

## ساعت‌ها. مهدی غبرایی

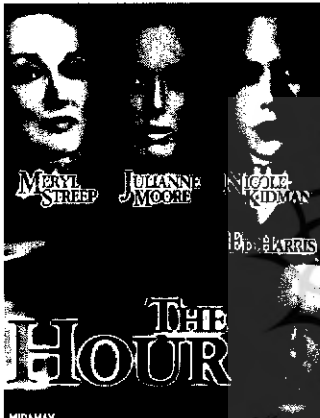
۲۵۳

در تاریخ ادبیات شرح احوال یا زندگینامهٔ هنرمندان یا نویسندگان امری عادی و رایج است. اتفاق افتاده است که از زندگیشان رمانی پردازند، چه بسا دلکش و جذاب، مثل مولن روژ از زندگی تولوز لوترک، نقاش فرانسوی. اما نوشتن از زبان خود هنرمند یا نویسنده (چه غیرمستقیم از زبان سوم شخص - و چه مستقیم - اول شخص) طرفه و خطر کردن است؛ زیرا خواننده بی اختیار آن را با آثار خود هنرمند قیاس می‌کند و بر امکان شکست و ناکامی نویسنده می‌افزاید. مایکل کانینگهام، نویسندهٔ نسبتاً جوان امریکایی این خطر را به جان پذیرفته و با مطالعه در آثار و احوال ویرجینیا وولف، نویسندهٔ بزرگ و کم و بیش دشوارنویس انگلیسی، که اهمیتش در تاریخ ادبیات انگلیس و جهان دوشادوش جیمز جویس است، و علاوه بر داستان‌نویسی در ادبیات نیز صاحب نظر است، این رمان را نوشته که براساس درد زیستن، زیبایی‌شناسی، مرز عقل و جنون، اضطراب هستی، شور نوشتن و آفریدن، میل به خودکشی و دغدغه‌های ویرجینیا وولف قرار دارد. نام رمان ساعت‌هاست و نویسنده آن را در بیست و سه فصل بلند و

کوتاه در وصف دغدغه‌های سه زن (از زبان راوی سوم شخص دانای کل محدود) در زمانها و مکانهای مختلف روایت می‌کند، که هشت فصل آن عنوان خانم وولف را دارد.

فصل آغازین رمان در ۱۹۴۱ درباره خودکشی ویرجینیا وولف در رودخانه‌ای در ریچموند از حومه‌های لندن است.

فصل بعدی از زنی (کلاریسا ووان، ملقب به خانم دالووی) در ۱۹۹۸ در نیویورک روایت می‌شود که (مثل آغاز رمان خانم دالووی) گل می‌خرد و تدارک مهمانی کوچکی را به افتخار محبوب سابقش ریچارد براون می‌بیند که شاعر و نویسنده‌ای است برندهٔ جایزه‌ای ادبی و مهم. بعداً معلوم می‌شود که ریچارد مبتلا به ایدز شده و در اتاقی با در و پنجره‌های بسته و پرده‌های کشیده در انتظار مرگ به سر می‌برد.



پوستر فیلم ساعت‌ها.

فصل بعد با یک فلاش بک ساده به سال ۱۹۲۳ در لندن و زمان نوشتن رمان خانم دالووی می‌رسد و دو فصل پس از آن، با پرش زمانی و مکانی دیگر (در لس آنجلس - ۱۹۴۹) از زبان لورا براون گفته می‌شود که مادر ریچارد یا به اختصار ریچی است و آستن کودک دیگری است که در اواخر رمان معلوم می‌شود دختر است. لورا براون رمان خانم دالووی

را می‌خواند و برای جشن تولد شوهرش کیک می‌پزد و مثل خانم دالووی دغدغهٔ مرگ و زندگی را دارد و از ملال زندگی به جان آمده، اما ریچی سه ساله و کودکی که در شکم دارد و عشق به شوهر او را از خودکشی باز می‌دارد. (عملاً این ارث به ریچارد می‌رسد و...) فصلهای رمان شماره ندارند و در عنوان هر یک نام یکی از این سه زن آمده است و داستان به شیوه و شگردی پرتعلیق تا آخر ادامه می‌یابد، و شخصیت این سه زن طوری در هم می‌آمیزد که نشان می‌دهد هر سه وجوه گوناگون یک تنند، ولو در زمانها و مکانهای گوناگون. ریچارد مکمل این سه تن است که در واپسین دم همان حرف ویرجینیا وولف را به زبان می‌آورد: «ناکام شده‌ام...»

این رُمان بیش از ۲۳۰ صفحه نیست و در عین تأثیرپذیری از نگاه و نثر ویرجینیا وولف، در نهایت ایجاز و اختصار و باریزه کاریهای ظریف پرداخته شده و هستی مستقل خود را دارد، به طوری که از سوی منتقدان بسیاری تحسین و تمجید شده و توانسته دو جایزه مهم پولیتزر و پن/فاکتر ۱۹۹۹ را دریافت دارد.

فیلم جنجال آفرینی نیز در سال ۲۰۰۲ به کارگردانی استیون دالدوری از روی آن ساخته شده است که به قرار اطلاع نامزد چند جایزه اسکار است. نیکول کیدمن که نقش ویرجینیا وولف را بازی کرده، چندی پیش جایزه گلدن گلوب را دریافت داشته و همراه مریل استریپ (بازیگر نقش خانم دالووی) از امیدهای اسکار ۲۰۰۲ محسوب می شود.

به نظر من یکی از بخشهای کلیدی کتاب که به بهترین وجه نگاه وولف را به هستی و نیستی بازتاب می دهد، قسمتی از صفحه ۱۶۷ اصل رُمان ساعت ها است که ترجمه اش را به عنوان نمونه در اینجا می آورم: «همچنان که زن و مرد از تپه بالا می روند و ویرجینیا به پایین، با خود می گوید من تنها هستم. البته تنها نیست، دست کم نه به آن نحو نیست که هر کسی بتواند بفهمد؛ با اینحال در این لحظه که بادی می وزد به سوی چراغهای کوادرنُت گام برمی دارد و احساس می کند که هیولای قدیمی نزدیک می شود (نامش را دیگر چه بگذارد؟)

و می داند که اگر - و هر وقت که - هیولا پیدایش بشود،

یکسره تنها خواهد شد. هیولا سر درد است! هیولا پیچ پیچی است توی دیوار؛ هیولا باله ای است که در میان امواج تیره شکسته است. هیولا بند آمدن نغمه کوتاه توکایی است که همه زندگیش همین بود. هیولا هر آنچه زیبایی و امید است از جهان می رباید و هنگامی که کارش به پایان رسید، آنچه به جامی ماند قلمرو زندگان نیم مرده است. قلمرویی بی شور و شعف و خفقان آور. ویرجینیا هم اینک شکوه تراژیکی احساس می کند، چون هیولا چیزهای بسیاری است. اما او نیز نه خُرد است و نه احساساتی؛ بر حقیقت تحمل ناپذیر مرگبار می خروشد. درست اکنون که فارغ از سردرد، فارغ از صداها قدم می زند، می تواند با هیولا روبرو شود، اما باید به قدم زدن ادامه دهد، نباید برگردد.» ♦ ♦ ♦

**نام رُمان ساعت ها**  
**است و نویسنده آن را**  
**در بیست و سه فصل**  
**بلند و کوتاه در وصف**  
**دغدغه های سه زن (از**  
**زبان راوی سوم شخص**  
**دانای کل محدود) در**  
**زمانها و مکانهای مختلف**  
**روایت می کند.**

Hermione Lee  
Virginia Woolf  
Ein Leben



پروفیسر ہرمیون لی نے وی جی وولف کی زندگی اور ادبی خدمات پر روشنی ڈالی ہے۔

پروفیسر ہرمیون لی نے وی جی وولف کی زندگی اور ادبی خدمات پر روشنی ڈالی ہے۔